

بعضی از است من کسی است که شفاعت می کند در جماعت بار او تمام یک بقا و معنی است از روی معنی نه لفظ و او را واحد از  
لفظی نیست و همیشه بنام است ولی هزه تیزی خوانند و منهم من شفع القبيلة و بعضی از ایشان کسی است که شفاعت کسی کند  
و یک قبيلة را و قبيلة پسران یک پدر را گویند و منهم من شفع للقبيلة و از ایشان کسی است که شفاعت می کند مرصبه را  
و حصبه بضم عین و سکون صا و ازده تا چهل و منهم من شفع الرجل و از ایشان کسی است که شفاعت میکند مر یک مرد است  
بدرغلو الجنة تا آنکه می درانید همین طریق شفاعت تامله است بهشت رواه الترمذی + ۱۱ + و عن انس قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم ان الله عزوجل بدرستی که فدای غزوجل و صدق و وعده کرده مرا ان بدرغل الجنة من امتی که در آن بهشت  
از است من اربعائة الف بلا حساب چهار صد هزار بی حساب فقال ابو بکر پس گفت ابو بکر زونا زیادت کن  
ما را یا رسول الله یعنی زیادت کن سوال از الله تعالی و در خواه از روی که زیادت کند در ان یا زیادت کن در حضور او  
از آنچه وعده کرده است ترا پروردگار تو و سابقا گشت هفتاد هزار یا هر هزار هفتاد هزار و شصت گفت آنحضرت و کذا  
و زیادت برین این چنین فحشا بکفیه و معجالت پس برای بیان بکند اجمع کرده و گفت خود را چنانکه در وقت عطا می کنند  
و جنبه آنچه به برود کف دست بر دهند یکبار فقال ابو بکر زونا باز گفت ابو بکر زیادت کن ما را یا رسول الله قال باز گفت آنحضرت  
که و کذا بار دیگر بشارت برود کف دست کرد فقال عمر و عتابا ابا بکر پس گفت عمر بگذار ما را ای ابا بکر یعنی تا عمل کنیم و بخوف  
خدا بجد و اجتماع ما کنیم در ان و با عتاد کرم الهی از عمل با زنا کنیم فقال ابو بکر پس گفت ابو بکر و ما علیک ان بدخلنا الله  
کلنا الجنة و چه گران می آید بر تو ای عمر یا نیست زبان آن بر تو ای عمر که در آن خود ای تعالی همه ما را در بهشت فقال عمر ان قسم  
عزوجل ان نشان ان بدرغل خلقه الجنة بکف و آمد فعل پس گفت عمر بدرستی که خدای تعالی اگر می خواهد که در آن تمامه خلق خود را  
یک کف دست یعنی یک عطا یکبار می کند از پس اعتبار تکرار سوال و کثرت آن صیبت فقال ابی بنی پس گفت  
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم صدق عمر است گفت عمر و گفته اند که آنچه ابو بکر گفت رضی الله عنه از باب فقر و  
سکنت و نیازمندی است و قول عمر رضی الله عنه از باب رضا و تسلیم و آنکه آنحضرت هم در اول جواب نداد ابو بکر را  
بلکه عمر گفت و ما نیا تصدیق عمر کرد زیرا که بشارت را در فعلی عظیم است در توجه و عمل و کلام عمر نیز بشارت است بلکه  
عظیم تر از ان پس مال برود یکی باشد فاقم رواه فی شرح السنه + ۱۲ + و عنده قال قال رسول الله صلی الله  
علیه و آله و سلم صیبت اهل النار صیبت می آیدند یا استاده کرده می شوند و در میان بعضی بسینه معام و مجهول برود و او  
قیمر هم الرجل من اهل الجنة پس می گذرد مردی با ایشان از بهشتیان میقول الرجل منهم پس می گوید مردی از دوزخیان برود بهشت  
با فلان ما لغزنی آبانی شناسی مرا انا لذی عتیک شتره من کسی ام که نوشته بودم ترا یکبار نالی و قال بضم انا لذی عتیک  
و ضرور میگویی یعنی از ان دوزخیان من فلان کسی ام که کشیده بودم برای تو آب و فوف شفع له شفاعت می کند آنرا و بهشتی بر فلان دوزخ  
فیه غله الجنة پس در آن دوزخ است از اینجا معلوم میشود که فاسقان و گنا بگاران اگر خدمتی و امدادی با اهل طاعت و تقوی

در دنیا کرده باشند در آخرت نتیجه آن بیابند و باده او شفاعت ایشان در بهشت در آید رواه ابن ماجه + ۱۳۰

و عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال ان ربین من دخل النار فرمود که دو مرد از آنها که در آتش  
 آتش آشته صیامت سخت شد فریاد آن دو مرد فقال الرب پس گفت پروردگار تعالی افرجوا بیرون  
 آید این دو مرد که فریاد می کنند فقال لهم پس گفت پروردگار تعالی مران دو مرد الا ای شته صیامت که از چه  
 چیز سخت شد فریاد شما قال لا غلنا ذک لثمننا گفتند فریاد کردیم تا رحم کنی ما را قال گفت پروردگار از برای امتحان  
 عبودیت و تسلیم ایشان فان رمیتی لکما ان تطلقا فتلقیما نفسکما حیث کنتما من النار پس بدستی که رحمت من شمارا  
 اینست که بروی پس بنید از پیر خود را در اینجا که بودید از آتش فیلقی احدیما نفسه پس می اندازد یکی از آن دو مرد خود را  
 در آتش از جهت سلوک طریق بندگی و انتقال و طلب رضای مولی فجلها الله علیه بر او و سلاما پس می گرداند آتش را  
 غذای تعالی بر وی هر دو سلامت ازینجا معلوم می شود که هر که در بلا و سختی و مصیبت طریق رضایت سلوک نماید حق تعالی  
 آن بلا را بر وی امتحان گرداند و شیرین سازد تا اتم و اندوه آن بدو نرسد و یقوم الاخر فلا یقی نفسه و استاده می ماند  
 دیگری پس می اندازد خود را در آتش به نشانه مجز و نیاز و امید لطف و رحمت باری تعالی فبقول له الرب تعالی سئمت  
 ان تعقی نفسک کما القى صاحبک پس می گوید پروردگار او را چه چیز منع کرد ترا از انداختن تو خود را در آتش چنانکه  
 انداخت بار تو فبقول پس می گوید پرورد باری لا رجوان لا یعیدنی بعدا اخر یعنی منهای پروردگار من بدستی که  
 من امید می دارم که باز فرستی مرا در آتش بعد از بیرون آوردن تو مرا از آن فبقول له الرب تعالی لک رجاء ک  
 پس می گوید پروردگار تعالی مرز است آنچه امید می داشته تو و درینجا دلیل است بر آنکه رجاینده مولی را مفید و موثر است  
 بر کرم و عطای الهی تعالی اگر چه به جهت مجز و ناتوانی خود از او اطمینان و انتقال بیرون افتد فید فلان مجیبا الجنة رحمة  
 الله تعالی پس در آورده می شوند آن دو مرد هر دو در بهشت بر حمت و مهربانی خدا رواه الترمذی + ۱۴۰ و عن ابن  
 مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یروا الناس النار فی صیدرون منها با محالهم فرود می آید مردم آتش را  
 بیرون ایشان بر صراط بر آتش نهاده اند پسر باز میگردند از آن یعنی نجات می یابند و فلاس می شوند از آن بسبب اعمال  
 خود و بر انداختن آن فاولم کلهم البرق پس اول و افضل ایشان می گند و مانند درخشیدن برق تم کالوج پست و بلند برین اوقتم کفر انفر  
 پسر مانند و برین اسپ فی افران حفر نعیم ما اعماله و سکون نهاد و برین افسار و برین اسپ تم کالرا کب فی رمله پسر مانند  
 سوار بر پسر خود و اسل یعنی رمل یا لان شتر است و مراد سوار بر رمل است و سوار بر رمل اقوی در آن است از سوار بر  
 زبر رمل و فی بنی علی است تم کثرت رمل پسر مانند و برین مراد است تم کثرت پسر مانند و برین مراد است و برین مراد است  
 و الدر می + ۱۴۰ الفصل الثالث + عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال ان ایاکم منی فرمودید کسی که  
 پیش شما حوض هست ما بین جنبه کما بین جریاد و اذرع مسافت میان دو جانب حوض مانند سانس است که مانند جریاد



که البرق که در خیزست و چگونگی باشد همچو گزشتن برق قال گفت آنحضرت اهل زوال البرق کیفیت می رود و در هیچ فی طرفه عین یا  
نی باشد بسوی برق چگونگی میگذرد و باز میگذرد و در یک چشم زدن هم گرا میسر میگذرد و باز چگونگی گزشتن با و تم گرا میسر میگذرد و چگونگی گزشتن  
و شعرا بر آن دیده اند که آن سحر بهم اعمال هم می برد ایشان را و نمای و نور است و قوت کردارهای ایشان و زور و فلک بر روی عیانیت و اصل  
این قوت و حالت با مداد و توجیه و نصرت حضرت نبوت است که بر سر ایشان ایستاده است مدومی کند چنانکه فرمود و نمیکم  
تمام علی اصراط و غیره شما ایستاده است بر سر اهل بقول یا رب سلم سلم می گوید ای پروردگار سلامت دار و استقامت بخش  
و نجات و خلاص ده حتی بجز اعمال اهل با و تا آنکه عاجزی آید و استی می گردد قوت عمل های ایشان و ندادند آن طور  
عمل با که بر آن بقوت بگذرد حتی کجی اهل فلک است طبع السیر تا آنکه می آید مدومی پس نمی تواند مرد سیر کردن و گذشتن  
از صراط الا زحاکم جنید بن برقع بر مثال صبی قال گفت آنحضرت وقتی حاجتی اصراط کلا لیب معلقه در برود و طرف  
صراط کلوبهاست و آهین است سر کج او بخت شده ماموره امر کرده شده است آن کلوبها از درگاه قدرت  
ناخذهن امرت بی می گیر و کسی را که امر کرده شده است بگفتن وی نمقد و شس ناج پس ازین مردم که قوت عبور  
و مردند از بعضی گذشته کرده شده و خراشیده شده اند و با وجود آن بهر حال نجات و خلاص با نبرگان اند و مگر کوس  
فی النار و بعضی دست و پا در بند افتاده اند و در تاریکی اصراط بعل کروس مردوست و پا به پا بر هم چسبیده و مگر کوس  
نیز روایت است به منی ساقط و افتاده چنانکه گزشت و ابو هریره بعد از روایت مدینه چون اینجا رسید سو گند  
یا و کرد و گفت و الذی نفس الی بیره بیده ان فخر بنیم سبعین خریفا بپرستی که دوری تنگ و درخ مسافت هفتاد  
سال است و مقصود بیان کثرت و تصویر و تمثیل آن است نه تحدید و تعیین و در روایتی چون بود این بقا عده  
نحو موافق ترست چنانکه در شرح مبین شده روایه مسلم + ۳ + و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و  
آله وسلم یخرج من النار قوم بالتفاعة کانهم الثعالب و بیرون می آیند از آتش و درخ قومی بتفاعة گفتا و بر بند  
بفتحه مثلثه و بین محل قلنا کفینم بالتعاری تعاری حیت قال انه الضعافین فرمود و تعاری بتفاعة است بفتح معجمین  
و کسر موده و سکون تخمیه جمع ضعیفوس بضم ضا و غین معجمین و با موده و سین مملکه خا خرد شیم دار و بعضی  
گفته اند که گویا بی سفید مانند پنبه می روید در ریگ متفق علیه + ۳ + و عن عثمان بن عفان رضی الله عنه قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فینع یوم القیمه ثلثه شفاعت می کنند روز قیامت سه قوم الانبیاء نخست پیغمبران  
ثم العیال استر علی اقم الشهد اولی شریهید ان رواه ابن ماجه باید دانست که تخصیص شفاعت باین سه گروه به جهت  
زیادت فضل و کرمات ایشان است و الا بعد اهل خیر از مسلمانان رانام است و احادیث مشهوره درین باب  
و از خواه از برای منفرت معاصی باشد یا رفع درجات و انکار شفاعت بدعت و ضلالت است چنانکه خواج  
و بعضی معتزله بان رفته اند + ۴۱ + باب صفه الجنة و اهلها + حبت در اصل لغت معنی پیشینست

بجای

و ترکیب این حروف برای متر و پیشین آید پس از آن نام درختان سایه دار که در بهشت پوشیدن وی است خود را  
پس از آن نام ستان شد که درختان سایه دار و در دبر اذن نقل کرد و گفت در آن تو آب که بهشت است و در صحیح

گفته جنت باغ و بهشت + ۱۸۰ + الفصل الاول + عن ابی هريرة رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه

وآله وسلم قال الله تعالى گفت خدای تعالی اعددت لعبادی الصالحین ما نراه کرده ام من هر نیکوکار صیاح خود را با لایین

راست چیزی که به هیچ چشم ذات آنرا دیده و لادون سمعت و به هیچ گوش صفات آنرا شنیده و لا خطر علی قلب

بشر و نه گزاشته ما بهیئت آن ببدل آدمی تو اند که مراد بادل صورتهائی خوب و بتانی آوازهای دلکش و تالنت

خاطرهای خوش باشد فاقرا و ان شتم پس بخوانند اگر می خواهد تحقیق و تصدیق آن این آیت را فاعلم نفس

ما اخصی لهم من قره امین پس بنی و اندر هیچ ذاتی چیزی را که پنهان کرده شده و نهاده شده است برای شب

خیران و مال خرج کنندگان از آنچه سبب خنکی چشم و آرام اوست کنایت است از شادی و خوشی و یافتن

مقصود و قره مشتق است از قرینم قات بمعنی قرار و ثبات چشم نزد نظر به محبوب قرار گیرد و مطمئن گردد و بجا نب

و دیگر تنگد و همچنین در حال نسج و سرور سکون و آرام نبرد و نزد نظر غیر محبوب متفرق و غفلت بود همچنین در حال

ترس و اندوه و تکرر و مضطرب باشد یا مشتق از قرینم قات بمعنی هر دو و خنکی و سردی چشم و لذت او

در مشاهده محبوب و در یافتن مقصود بود و گرمی و سوزش می در دیدن دشمنان و در حالت انتظار و استعجاب

مطلوب و لذت او در اقره امین گویند و آنکه در حدیث واقع شده که صحبت قره یعنی منی اهلوه باین دو معنی است چنانکه

در باب فضل فقر گفته متفق علیه + ۲۰۰ + و گفته قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم موضع سوطانی الجنة خیر من

الدنیا و ما میا جای کیتا زیانه در بهشت یعنی اندک جای و ادنی مکان در آن بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است و ذکر

ما زیانه بنا بر مجری عادت است که سوار چون در جای تولد خواهد کرد تا زیانه خود را بنید از دنیا علامت باشد بر آن و

دیگری در آنجا فرود نیاید متفق علیه + ۳۰۰ + و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم غدوة فی سبیل الله

او روجه خیر من الدنیا و ما ینها یک با مد او رفتن در راه خدا یا یک شب با نگاه رفتن در راه وی بهتر است از دنیا هر چه

در دنیا است غدوة یعنی یکبار رفتن در راه خدا و لضم با مد او تا با آمدن آفتاب در روزه یکبار رفتن در شب با نگاه از

زوال آفتاب تا شب و تخصیص غدوة و راه بر سبیل عادت است و مراد مطلق وقت و ساعت است اگر چه در راه با

و شب با نگاه باشد سبیل الله هر دو و طلب علم و هر چه در آن قصد تقرب الی الله تعالی و برای خدا بود تا آنکه سفر

برای طلب رزق حلال برای نفقه عیال و تحصیل جمعیت و حضور در عبادت فی سبیل الله است و چون ذکر کرد فضیلت

رفتن در راه خدا را معلوم شد که ثواب آن بهشت است باین تقریب چهارم بیان کرد و قبول خود

و یوان امرأة من نسا اهل الجنة اطلعت الی الارض و اگر باشد زنی از زنان بهشتیان ظاهر شود و فرود آید

ببوی زمین و اعمامات ما بینما هر آینه روشن کند آن زن هر چیزی را که میان بهشت و زمین است و کلمات  
 ما بینما ریجا و هر آینه بر می کند آن زن هر چیزی را که میان بهشت و زمین است ببوی خوش و احتمال دارد  
 که ضمیر ما بینما را حج تا سمان و زمین باشد بقرینه مقام و تفضیلهما علی در اسمها ضمیر من الدنیا و ما فیها و هر آینه معبر  
 آن زن که بر سر دارد و بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است رواه البخاری ۴۰۶ + و عن ابی هريرة قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان فی الجنة شجرة یسیر الی کعب فی ظلها مائة عام بدستی که در بهشت درختی است  
 که سیر می کند سوار و سائیه او یعنی در زیر شاخهای او صد سال لا یقطعها و هنوز قطع نمی کند مسافت آنرا گفته اند  
 که مراد باین شجره درخت طوبی است و نزد احمد و طبرانی و ابن جبران تفسیر باین آیه و لقاب قوس صدکم فی الجنة و  
 بر آینه جای مقدار کمان یکی از شما در بهشت قاب قوس و قیب قوس کبر قاف و قافو قوس و قید قوس ای قدره و قاب  
 گوشه کمان را نیز گویند و طبعی قاب به معنی ذراع تیر آید و به این معنی در قول حق سبحانه نکان قاب قوسین گفته اند  
 پس فرماید جای مقدار کمانی در بهشت خیر مما طلعت علیه الشمس او تقرب بهتر است از چیزی که طلوع کرده است  
 بر آن آفتاب یا غروب می کند یعنی از تمامه دنیا و این دو معنی مکان سهولت است که در حدیث سابق مذکور شد  
 عادت بر آنست که سوار تا زیاده می براند از دو پیاده کمان متفق علیه ۴۰۵ + و عن ابی موسی قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله وسلم ان المؤمن من الجنة الجنة من کؤلوة واحدة بخوفه بدستی که هر مسلمان را در بهشت خیمه است  
 از یک مرد و در میان کاواک عرضها پهنائی آن خیمه و فی روایتی و در روایتی طولها درازی آن خیمه ستون بیلا  
 شصت کرده فی کل زاویه منها اهل در هر گوشه از آن خیمه اهل خانه مومن بود که مایرون الاخرین نمی بنید و دیگر از  
 از اهل خانه که در گوشه دیگر اند لطیف علیهم المؤمن طوف می کند و می گردد بر ایشان آن مسلمان و در بعضی روایات  
 المؤمنون آمده بصیغه جمع و مراد بالمومن نیز جنس است و جنتان من نضرة آمنتها و ما فیها و مسلمانان را در بهشت  
 است که از نقره است آوندها و هر چه در آنهاست از ستار و سباب خانه که مناسب است بودن  
 آن از نقره و جنتان من ذهب و آمنتها و ما فیها و در بهشت است که از طلاست آوندهای آنها و هر چه در آنها  
 و ما بین القوم و بین ان یطرو الی ربهم و نیست میان مردم و میان نظر کردن ایشان ببوی پروردگار ایشان  
 پرده الارواح کبریا علی وجهه که چادر بزرگی و عظمت بزرگ پروردگار یعنی مجاهبهای جسمانی و که در تمامی طبیع  
 همه از میان بر افتاده مگر پردمای جلال و کبریا و عظمت ذات مقدس و چون آن نیز بر افتد هر دو جانب پسینند  
 و تحقیق و بیان این معنی در باب رویت بیاید فی جنت عدن در بهشت که محل اقامت و علو دست و  
 عدن در نشت به معنی اقامت و باین وجه جنت عدن نام کرده اند متفق علیه ۴۰۶ + و عن عبادة بن الصامت  
 صحابی مشهور است که در مواضع احوال وی نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم

در حدیث

فی الجنة مائة درجة ودرجه درشت حد پایه است مابین کل درختین مسافت میان هر دو پایه یکجا بین آسمان و الارض این مقدور است که میان آسمان و زمین است و الفردوس اعلا تا درجه و فردوس که نام یکی در ششم است بلندترین آنهاست الله که درجه یعنی درجات وی بلندترین درجات است مصوری و منوی در قاموس گفته که فردوس بستانی که جمع کرده هر چه در بستانهاست از درختان تاک و خربان و صنبه الفردوس باین اعتبار نام است منها تعجز انهار الجنة الاربعه از جنبت فردوس بدان کرده می شود و جو بهای بهشت که چهار اندون فوفا کیون العرش و از بالا است جنة الفردوس است عرش فاذا سالتم الله فساله الفردوس پس چون سوال کنید و بخوابید از خدا بهشت را بخوابید فردوس را که از همه رفیع تر و بالاتر است رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را از زنی و لم اجده فی الصحیحین و منی یا تم از او صحیحین بخاری و مسلم و لانی کتاب التیمیذی و در کتاب حمیدی که جامع است میان صحیحین و بعضی از شرح نوشته اند که این حدیث موجود است در صحیح بخاری و در دو موضع یکی در کتاب الجهاد و دوم در باب کان عرشید علی الماء و در صحیح مسلم در باب فضل الجهاد فی سبیل الله و در بعضی حواشی نوشته که این حدیث در صحیح بخاری مذکور است از ابی هریره باونی تفاوت + + و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان فی الجنة لسوا یا تو نما کل حجة برستی در بهشت بازاری است یعنی نمایی است که می آیند بهشتیان از آن هر روز محبة تقوی بریح الشمال پس می وزد با و شمال بفتح شین و کسر نیز آمده باوی که از جانب دست راست است آید چون استقبال قبله است و مقابل جنوب و مانا که مراد اینجا باوی است مثل با و شمال فتخوانی و جو هم و تیا هم پس هر روز می ماند از آن باو یعنی مشک را و انواع طیب را و روی آسان و جامهای ایشان و در بعضی روایت آمده است که آن باو و انار و شمشاد است برسانیدن آن مشک و طیب بجایای که باید رسانید از زنی که سپرده باشد یکی از شما انواع طیب را بوی گویا اشارت است بعبودیت و عطیات الهی که در محل قابل آن می رسند نیز او و حسن و جمالا پس زیاده می شود بهشتیان که در آن مجمع حاضر می آیند از روی حسن و جمال یا زیاده س که کنند حسن و جمال را فی جوارح علی الطیبه پس بازمی نگردد نسوی اهل خانه خود و قدر او و حسنا و جمالا و حال آنکه تحقیق زیاده کرده اند حسن و جمال را فیقول لحم الطیبه پس می گویند ایشان را اهل خانه ایشان و الله لقد از دو تم بعد حسنا و جمالا چند سو گند زیاده گردید شما بعد از حسن و جمال را یعنی بعد از حد اشکان از ما حسن و جمال را فیقولون پس می گویند بهشتیان با اهل خانه خود و انتم و الله لقد از دو تم بعد حسنا و جمالا و شما هم بخدا سو گند تحقیق زیاده گردید بعد از حسن و جمال را اگر بیا که قوا و اوار و اخاضت آثار آن مجلس بتاثیر صحبت با ایشان نیز میرسد فلما رض من کاس الکرام فضیب رواه مسلم + + و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان اول زمره یرطون الجنة برستی که نخستین گروهی که در می آیند بهشت را علی صورت القمیر لیله البدر بر صورت

ماه تمام اند که در شب چهاردهم می باشد در حسن و نور نیت و شکل و بهیئت نعم الذین یلوئهم لیتر آن کسانی که متصل و نزدیک می شوند با ایشان یعنی بعد از ایشان می آیند کاشند که کسب درمی نی السما الصنادید هم چوخت نزد قوی تر ستاره در خنشان در آسمان از روی روشنائی غیر ماه و آفتاب و دوری منسوب بدست به معنی مروارید بزرگ و دوری نزدیک به معنی عظیم المقدار آید قلوبهم علی قلب رجل واحد و لهامای همه ایشان بر دل یک مرد است یعنی متفق و متحد و یک دل و یکجان و دوست یکدیگرند چنانچه فرمود لا اختلاف منیم و لا تباغض نیست هیچ اختلاف میان ایشان و نه دشمنی یکدیگر الکل امر منعم زوجتان من حور لعین مربر مرد از بهشتیان و وزن نیت از حور لعین حور جمع حور یعنی زن نیت سفید چشم و سیاه بی آن و عین جمع عینا به معنی فرخ چشم اگر گویند در آخر فصل ثانی از حدیث ابی سعید بیاید که ادنی اهل جنات را بهفتاد و دو زوج پندارد و ایجاد و زوجی فرماید چوایشان که مراد نیت که دو زوج پندارد این جنس که حور لعین است با صفات دیگر که ذکر کرده و این منافات ندارد بآنکه در ای این جنس بر زوجات دیگر بسیار باشد بری نخ سوختن من و در اول لفظ و اللهم من حسن دیده می شود مغز استخوان مسائلی ایشان از پس استخوان و گوشت از غایت حسن و صفا و لطافت لی چون الله بکرة و عشا یا یکی یاد می کنند خدا را صبح و شام یعنی همیشه لایسقمون بیماری نمی شوند اهل بهشت و لایبولون و بول نمی کنند و لایغیظون و پایخانه نمی روند و لایغیظون و آب از دهن نمی آنگند و لایغیظون و آب از بینی نمی اندازند آیتهم الذنوب و الغفلة آوند های ایشان از طلا و نقره است و هتالهم الذنوب و شانهای ایشان از طلا و نقره و مجامع المالوة و فرزند مجرای ایشان عود و هندس است که بخور کرده می شود بان یعنی مجرای دنیا فرزند آن همیه پارنا بود و بخور آن عود بخلاص مجرای بهشت که فرزند آن قنجد عود پندارد و نقره و نقره و او از وقتن آتش و نقره آن همیه که افزوده شود بان آتش و مجامع مجر کبریم بر صیغه آتس نخه نهاد و شود و روی افگر برای شجر و نقره نیز آمده و الوه نقره همزه و ضم آن و ضم لام و تشدید و او عود که بخور کرده شود بدین و ششم لیسک و عرق ایشان مشک است یعنی خوشبو مانند مشک علی خلق رجل واحد یعنی همه بر خلق و سیرت یک مرد یعنی خوش خلق و متفق و محتاط با یکدیگر چنانکه در صدر حدیث گذشت و برین وجه قول و سه علی صوره اجماع استون در اعانی السما بر صورت و شکل پدر ایشان که آدم است شخصت گذر بجانب آسمان سینه در طول قامت کلامی جدا باشد از برای بیان صورت بعد از بیان سیرت و خلق نقره و نقره است سینه همه بر شکل و صورت یک مرد در حسن و خوبی موافق یکدیگر و برین وجه قول و بی علی صوره اجماع از بیان و تفسیر این قول باشد در روایت نقره و ضم بر و صیغه است متفق علیه + + و عن جابر قال قال رسول الله

بجانب



و پانچانم نیز در حال فضل طعام چیست و چگونه بد زمی رود و قابل حساب انعام هم چنین جمله در شرح کتب مسک فرموده است  
 و عرق است مثل عرق مسک یعنی آرزو می نهند و بدان هوا از معدود بد می رود و عرق می کشند و بدان نادره رطوبت  
 بیرون می آید باین پنج فضله طعام بیرون می رود و بیرون استسجیح و تسبیح و کما تظن باین نفس انعام و اعلام کرده میشود  
 هشتتینان تسبیح و تحمید و ذکر الهی را آدمی کرد و آن لازم حال ایشان و بی تکلف می آید چنان که بیرون آورده  
 می شود از شما نفس که بی تکلف می آید و می رود و ذکر الهام و نفس بطریق مشکله است رواه مسلم + ۱۰ +  
 و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من یرغل الجنة نیم ولای یس کسی که در می آید  
 بهشت را تنم و آسائش است کند و مشوب نمی گردد و تنم او بهشت و مشقت یعنی در بهشت اصلا مشقت و مشقت  
 نبود و همه راحت و آسائش باشد و لایباس یعنی نختانیه و سکون موعده از یوس یعنی شدت و مشقت و لایسکه  
 شتاب و کمند نمی گردد و جامهای او و لایفنی شتاب و وفائی و نایبودنی گردد و جوانی او یعنی در بهشت تغییر و تحول و فساد  
 و خرابی نبود رواه مسلم + ۱۱ + و عن ابی سعید و ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ینادی مناد  
 آوازی دهد آواز دهنده که بهشتیان و می گوید که ان لکم ان تقموا افلا تقموا ابد ابد رستی مر شمار است که تندرست  
 بشید و بیار نشوید همیشه و ان لکم ان تقموا افلا تقموا ابد ابد مر شمار است که زنده بشید پس تندرست همیشه و ان لکم ان  
 تقموا اولاتر سو ابد مر شمار است که جوان بشید و پیر نشوید ابد انشبو کبیر شین و ترمو نشوید و ان لکم ان تقموا  
 ولاتبا سو ابد مر شمار است که راحت بسید و آسائش کنید و محنت و مشقت نه بیند همیشه رواه مسلم + ۱۲ + و عن ابی سعید  
 الخدری ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال ان اهل الجنة یتراون اهل العرف من قوم بهرستی که بهشتیان  
 می بینند اهل عرف را از بالای خود و عرف یعنی زمین و فتح اجمع غرقه یعنی سکون منزل عالی و قصر رفیع کما تیرا و ان  
 الکوکب الذری الغابری الاق من المشرق او المغرب چنانکه می بیند ستاره درخشان را که رفته است باقی  
 است در کناره آسمان از شرق یا مغرب چه ستاره درین دو وقت روشن تر و بزرگتر نماید و اگر در آسمان می گفت  
 بلند می و دوری عرف معلوم می شد و لیکن یعنی روشنی و درخشیدن مفهوم می گشت و در افق هر دو معنی ستفاد میگردد  
 و در بعضی روایات غایب بیا می نماند نیز آمده از غور یعنی شیب و در بعضی غایب بیا بین محله و زای به معنی بید و آب  
 و روایت مشهور غایب است یعنی بجه و باد موعده از غور یعنی در گذشتن و بانی ماندن تفاضل ما بینم و این ارتفاع  
 و بلند می عرق به جهت تفاضل و تفاوت مراتب است که میان بهشتیان است مرتبه یعنی بلند و بعضی است و  
 گفته اند که بهشت را طبقات باشد اعلی برای سالکان و واسط برای مقصد ان و اسافل بر اسف  
 مختلفان قالوا گفتند صحابه یا رسول الله ملک منازل الابرار لایبها غیر هم این عرف و این قصرهای رفیع بگر  
 منزل نامی غیر این خواهد بود که نمی رسد بان منازل و مراتب بجز پیامبران قال بلی فرمود بلی می رسند آن

منازل و مراتب را غیر پیغمبر ان بتماثلت و محبت ایشان و الهی محس که سده رجال و خوا با الله و صدقوا المسلمین تجدوا  
 سوگندی رسند از مولان که ایمان آورده اند بخدا و است گودانسته اند پیغمبر ان را متفق علیه +۱۳۰ و عن ابی  
 هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یدخل الجنة اقوام افلحتم مثل افلحة الطیر فی در آینه بهشت را اگر و بها  
 که دل های ایشان مانند دل های پرندگان است یعنی در خوف و هیت پروردگار و رسیدن و گریختن از آفتاب چه پرندگان  
 رسنده زور رسنده ترین جانوران اند در توکل در رزق چنانکه در حدیث در شان پرندگان واقع شده است که  
 بیرون می آیند با او که رسنده و بر می گردند شبانگاه سیر و راه سلم +۱۳۰ و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله  
 علیه و آله وسلم ان الله تعالی یقول لاهل الجنة برستی که خدای تعالی می گوید بهشتیان را وندای کند ایشان را که  
 یا اهل الجنة فیقولون پس می گویند بهشتیان و جواب می دهد پروردگار تعالی یا اهل الجنة که لیسک ربنای و صدیک می آید  
 برای خدمت تو ایستادنی بعد ایستادنی دیاری می دهیم دین ترا یاری دادنی بویاری و ادنی یعنی و اعم و مستمر  
 و الخیر فی یریک و نیکی در دست تفرقت است هر که خواهی بری فیقول بل رضیتیم پس می گوید پروردگار تعالی  
 مرا ایشان را آیار رضی شد به شما که در آوردیم شمارا در بهشت فیقولون و مالنا لارضی یارب و عیت و چه شد ما را  
 که رضی نشویم ای پروردگار ما و قدر عظمت ما لم نقط احد من خلقک بتحقیق دادی ما را چیزی که ندای هیچ کس از  
 خلق ترا فیقول الا اعطیکم افضل من ذلک پس می گوید پروردگار تعالی آیا ندیم شمارا بهتر از آنچه دادیم فیقولون یا رب  
 افضل من ذلک ای پروردگار من و گدایم چه هست بهتر از آن فیقول اهل علیکم عنوائی فرود می آیم بر شما رضای  
 خود را فلا اخط علیکم بعد لید این خشم نمی گیرم بر شما بعد ازین همیشه و چون مولی از بند راضی شد همه نعمت ها و سعاد  
 حاصل شد و دولت دیدار نیز از و نتیجه آن است اول پسید از ایشان که آیار رضی اند از وی تعالی چون رضای  
 ایشان از حضرت وی حاصل شد رضای خود را از ایشان بر آن مترتب ساخت تا معلوم گردد که دلیل و علامت  
 رضای مولی تعالی از بند رضای بنده است از مولی پس در حال خود بنگاه کن اگر خود را رضی می یابی از  
 پروردگار خود بدان که او نیز از تو رضی است صحابه رضوان الله علیهم همین بحث می کردند و تیش می نمودند که پیغمبر  
 که حق تعالی از ما رضی است آنرا اتفاق می گردند بر آن که اگر ما از وی رضایتیم بقیه وی نیز از ما رضی است پس از آن  
 بشارت داد که رضای وی از ایشان و اعم و ابر می است بالاتر ازین چه نعمت باشد اندک رضای از الله تعالی  
 بزرگ است از بهشت و نذر هر چه در دست چنانکه فرمود در عنوان من الله اکبر چه جای آنکه و اعم مستمر باشد اللهم ارض  
 عنا و رضنا عنک متفق علیه +۱۰۰ و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال ان ادنی شئ بعد الله کم من  
 برستی که کمتر نترس و جای یکی از شما از بهشت آن مقدار است که ان یقول له من فیمنی و منی گوید پروردگار تعالی مرا  
 آرزو کن و بخواد آن قدر که خواهی پس آرزو کند و بخواد و مکرر آرزو کند و بخواد فیقول له بل تمنیت پس گوید پروردگار

مرآن بنده را که آرزو کردی و خواستی تا نهایت آنچه آرزوی تو ان کردی و میقول تو پس گوی بنده آری آرزو کردم نهایت  
 آنچه آرزو تو ان کردی و میقول که پس می گوید پروردگار تعالی مرآن بنده را فان لک ما تبینت و مثله میسر برستی که  
 مرآن است آنچه آرزو کردی و مانند آن با وی رواه مسلم + ۱۹۰ + و عفته قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 سیحان و جیحان و الفرات و الدیلم کل من انهار الجنة فرمود آن حضرت هر یکی ازین چهار جوی از جوی های بهشت  
 است در راه مسلم فرات و نیل خود نام نهر کوفه و مصر است بی خلاف اما در تعیین سیحان و جیحان غلافی است بعضی  
 گفته اند سیحان نهری است بنام جیحان نهری است و گفته اند که سیحان و جیحان غیر سیحان و جیحون است که نهر ترک  
 و نهر بلخ است چه اینها بلاد ارمین است و طبری گفته که قول جوهری که گفته جیحان بنام است غلط است و اتفاق  
 دارند که جیحون بود نهر خراسان است و گفته اند که سیحون نهریست بسند و باطلجه مراد بودن این چهار از انهار خربت  
 آنست که چون آبهای اینها خوشترین آب است و درینها فوائد و منافع بسیار است گویا او از جوهای  
 بهشت اند و بعضی گفته اند که انهار اربعه اند که اصول انهار خربت اند و انهار اربعه که اول آنست که  
 و اغذب و انید انهار دنیا اند خوانده است اشارت بانکه آنچه در دنیا است از فوائد و منافع نونهای بهشت  
 است و بعضی گفته اند که وجه تسمیه اینها با انهار خربت به جهت آنست که ایمان شامل است بلادی را که این انهار  
 در آنهاست و آب خوران آنها راجع اند بخت و صحیح آنست که آن محمول بر نهار است و ماده این انهار  
 مذکوره از بهشت است و مسلم روایت کرده است که فرات و نیل روان می شوند از بهشت و در صحیح بخاری  
 آمده که از اصل سده الهی و در عالم التزیل آورده که این چهار نهر از بهشت اند که حق سبحانه و تعالی آنها را  
 بگو بهاسیرده و از انجا بر زمین جاری ساخته گذاذکر لطی و الله علم بحقیقه الحال + ۱۰۰ + و عن عبته بنعم عین  
 سکون ناین غزوان بفتح حجه سکون زای صحابی بدری طویل قدیم الاسلام اسلام آورد بعد از شش مرد بود از تیر اندازان  
 مشهور قال گفت ذکر لئان الطیر طبعی من شفته جهنم ذکر کرده شد ما را یعنی روایت کرده شد از حضرت پیغمبر صلی الله  
 علیه و آله و سلم که فرمود سنگ انداخته می شود از کنار روزخ میوهی فیما سبعین خریفا پس فرودی افتد آن سنگ  
 در روزخ تا هفتاد سال خریف مقابل ربیع است و چون عرب ابتدا ای سال از خریف اعتبار کنند سال تمام  
 بدان مراد دارند لایدرک لها قعر او یعنی یا بدان سنگ در روزخ را نگ و الله تعالی آن بجهت سوگند بر آئینه پر کرده میشود  
 در روزخ با وجود این مغاک و فراخی و لقد ذکر لئان ما بین مصر امین من مصاریع الجنة و یحقیق ذکر کرده شد ما را که میان  
 دو نخسته در از نختمای در بهشت سیره اربعین شسته مسافت چهل سال است و لیاتین علیها یوما و هو کطیظ من الزمام  
 و بر آئینه بیاید بهشت روزی و حال آنکه وی پر است یا پر کرده شده است از از حمام رواه مسلم + ۲۱ +  
 الفصل الثانی + عن ابی هریره قال قلت یا رسول الله من خلق ابو هریره گفت پیغمبر از آنحضرت

از چه چیز پیدا کرده شد خلق قال من المار فرمود پیدا کرده شد از آب اختلاف است عقلا را که نخستین چیزی که از اجسام پیدا  
 شد چسبیت اکثر بر آنند که جوهر آب است زیرا که وی قابل است مزج صور عالم را پس پیدا کرده شد از وی زمین گشت  
 و انجاد و آتش بهر آب لطیف و تر قوی چه آب بر گاه لطیف گردد و هوا شود و پیدا شد آتش از خفوه و خلاصه آب و پیدا شد  
 آسمان از دغان نار و این حدیث دلیل است بر آن و گویند که در سفر اول از توره آمده که پروردگار تعالی پیدا کرد جوهر  
 پس کرد سوی وی نظر هیت پس گدخت اجزای او و آب گشت و از وی بخاری بر آمد و بالادست مثل دغان پس  
 آسمان پیدا آمد پس ظاهر بر روی آب گشت و از وی زمین شد و کوهها و انکار آن ساخت و آنچه در بعضی حواشی  
 نوشته شده است که مراد با لطفه است تقاضای کند که مراد بخلق حیوانات باشند چنانکه در قرآن مجید فرمود و جعلنا  
 من المار کل شیء حی و الله اعلم قلنا ما بنا و ما پسیدیم از آن حضرت که بهشت بنامی او اوصیت قال فرمود لبسته  
 من ذهب و لبسته من فضة بنامی بهشت خشتی از طلا و خشتی از فضه و لبسته بقیج لام و کسرا و کبیر لام و سکون با نیز آمده  
 و ملاحظه المسک الاذخر و کل آن که بدان بنا کنند مشک خالص تیر بوی و حصیا و مالو و الیاقوت و سنگ زریاس  
 او که در جوهرها و جز آن باشد مراد بر و یاقوت و تربها الرعفران و خاک او مثل زعفران زرد و خوشبو من بد علما متعم  
 و لایب اس کسی که در آید بهشت را تنم می کند و نمی بیند ریخ و مشقت و تجلد و لایموت و همیشه نیز بر و هرگز نیز و و  
 طاب تلی شیا هم و کمند نمی گردد و جامهای بهشتیان و لایبنی شباهم و فانی نمی گردد و جوانی ایشان رواه احمد و الترمذی  
 و الدارمی + ۲ + و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فانی الجنة شجرة الاوسا قما من ذهب نیت و بهشت  
 درختی مگر آنکه تنه وی طلاست رواه الترمذی + ۳ + و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان فی الجنة  
 مائة درجة ما بین کل درجتین مائة عام بدستی که در بهشت صد پایه است مسافت میان هر دو پایه مسافت صد سال  
 رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب + ۴ + و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان  
 فی الجنة مائة درجة لو ان العالمین اجتمعوا فی احد من اوستم بدستی که در بهشت صد درجه است چنانچه اگر عالمیان تمام  
 جمیع شوند در یکی از آن درجات گنجایشی و هر چه رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب + ۵ + و عنه عن ابی سعید  
 صلی الله علیه و آله و سلم فی قوله آمده است از آن حضرت در تفسیر قول حق تعالی و فرش مرفوعة و بهشت فرخها باشد  
 بر هم نهاده شده تا آنکه بلند شده قال ارتفاعها کما بین السماء و الارض فرمود بلند می آن فرها چنانکه مسافت  
 میان آسمان و زمین است مسافت پنجاه ساله راه و گفته اند که مراد نفرش از زنان اهل بهشت است  
 و مرفوع به معنی فائق و فاضل در حسن و جمال از زنان دنیا رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب + ۶ + و عنه قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان اول زمرة یدخلون الجنة یوم القيمة بدستی که نخستین گروهی که می در آیند  
 بهشت را روز قیامت حضور و جوهر هم علی مثل منور القمر لیلته البدر روشنی رو بهای ایشان واقع شده است

بسم الله

برمانند روشنی ماه و شب چهاردهم و الزمره الثانیة علی مثل حسن کوکب درمی نی السماء و کرده دوم برمانند بهترین ستاره  
 درخشنده در آسمان لکل رجل منهم زوجتان علی کل زوجة سبعون حلة مهربکی از ایشان را و وزن ست بر هر زن هفتاد  
 حله و هر یک ازین و وزن باین صفت که بری نخساعتها من در آنها دیده می شود مغز استخوان ساق وی از پس  
 ساق کنایت ست از غایت لطافت و صفا و جمال رواه الترمذی +۷+ و عن انس بن ابی صلی الله علیه و آله  
 و سلم قال یعطى المؤمن من الجنة قوتة کذا و کذا من الجماع و اوده می شود مسلمان در بهشت قوت چندین و چندین زن  
 از جهت جماع قبل گفته شد یا رسول الله ایلطیق ذلک آیا طقت و اوده جماع چندین زن را قال یعطى قوتة  
 مائة فرمود اوده می شود قوت صد مرل پس چرا طقت جماع چندین زن را رواه الترمذی +۸+ و عن سعد  
 ابن ابی وقاص عن ابی صلی الله علیه و آله و سلم انه قال لو ان ما یقل ظفر عانی الجنة بدرا اگر آنکه چیزی که برمی دارد آنرا  
 تاخن از آن چیزهای که در بهشت ماست از اسباب زینت و آلات آن ظاهر شود و کمتر زینت له ما بین خو افق  
 السماء و الارض هر آینه زینت می یابد از جهت آن چیز چیزی که میان جواتب و اطراف آسمان و زمین ست  
 از مکانها و خو افق جمع خافقه است به معنی جانب و خافقین مشرق و مغرب را و افق آنها را گویند زیرا که  
 شب و روز مختلف می شوند در آنها و خفق به معنی حرکت و منظر اب آید و خفقان دل از آنجا ست و خو افق  
 آسمان چونب آنرا که از آنجا چهار باد مشهور بر آید نیز گویند و ان رجلا من اهل الجنة اطلع و اگر آنکه مردی از بهشتیان  
 بر آید و پیدا گردد و فبدا اساوره پس ظاهر می گردد و پارهای دست وی بطلس منوره صورتش هر آنکه محو و نا پدید  
 می گرداند روشنی او روشنی آفتاب را کما بطلس اس منور النجوم چنانکه محو و نا پیدای گرداند آفتاب روشنی  
 ستارها رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب +۹+ و عن علی بن ابی طالب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم اهل الجنة جرد و کلبی بهشتیان جردند بضم جیم و سکون ر اجمع اجرد و مرد هم بر وزن وی جمع امر و کلبی بر وزن  
 قتل جمع کلبیل به معنی اکل و اجرد مردی را گویند که موی بر بدن وی نباشد و اصل ماده برای سلب و ازاله است چنانکه  
 جرد و بختین رضائی که در وی نبات نبود و بخرید پوست بر کندن و موی از وی و بخرید از ثوب برهنه کردن از آن و  
 امر و ساده زنج و در قاموس گفته که امر و جوانی را گویند که طلوع کرده موی لب وی و وزوئیده ریش وی و کلب بختین  
 سیاهی پنجهای قرغان بی سره چنانکه سره کردن شود و در مثل آمده لبس التکل کالکلب یعنی آنکه بکلف سره کند آنچنان  
 نبود که بی سره کردن در اصل تلفت قرغان چشم سیاه افتد لا یعنی شباهیم و لا تبلی تیا بهم فانی نمی گردد جوانی بهشتیان  
 و گفته نمی گردد و جامهای ایشان رواه الترمذی و الداری +۱۰+ و عن معاوی بن جبل ان ابی صلی الله علیه و سلم قال  
 یدخل اهل الجنة جرد امر و اکلین می در آیند بهشتیان بهشت را موصوف با بن صفات ایتنا و طینین و تکلف  
 و تکتمین ستمه سی ساله و یاسی و سیاله یعنی چنانکه در دنیا درین سن و سال باشند چه کمال جوانی و قوت مرد و زنی است

که آنرا شنید خوانند بفتح بجزه و فتح شین روایه الترمذی + ۱۱۰ و عن اسماء بنت ابی بکر قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم و ذکر کرد و حال آنکه ذکر کرده شد مرا آنحضرت را سیدة المنتهی قال فرمود سیر الکرکب سے غل لهن منهن مائة سنة سیری کند سوار در زیر شاخهای وی صد سال نهن بختین شاخ افشان جمع وی او سیظل بظلمها مائة راکب یا پناه می گیرد بسایه او صد سوار شک را وی شک کرده است را وی حدیث که سیر الکرکب سے غل لهن منهن مائة سنة شنید یا سیظل بظلمها مائة راکب شنید اما شک نیست که مباله در عبارت نخستین است

فینما فرأش الذئب و سدره المنتهی که کهای طلاست فراش نبت فاخت کرمی که می پرد کرد و چراغ وی فتر در وی که آنرا پروانه خوانند مانا که مراد و شتگان اند نورانی که می درخشند بازوهای ایشان گویا که از طلاست یا شبیه کرد انواری را که منبت می گرد و ازان و تعبیر کرد ازان بفرش ذئب و این تفسیر این آیت کریمه است که ان فی السدره ما نعشی می پوشد سدره را آنچه می پوشد و مینا وی گفته که می پوشد از جمعی غفیر از ملائکه که عبادت می کنند حق را

کان ثمرها القلال گویا میوه او مثل سیبهای کلانست قلال کبیر جمع قله بضم سبوی بزرگ که آنرا جره گویند و سدره المنتهی نام درختی است در نهایت بهشت که منتهی می گرد و بان علم اولین و آخرین و هیچ یکی از مخلوقات نداند که در آن است و در گذشت ازان خبر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آن مقام جبرئیل است که ازان نتواند گذشت و آن بروی در آسمان ششم است و مشهور است که در آسمان هفتم است و وجه تطبیق درین دو روایت آنکه پنج او در ششم باشد و نشانها در هفتم و الله اعلم روایه الترمذی و قال نه حدیث غریب + ۱۲۰ و عن انس قال سئل رسول الله یرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما لکوتر حبیبیت کوتر قال فرمود ذاک نه اعطانیه الله یعنی فی الجنة جوی است که داده است مر خدا ای تعالی آنجوی را در بهشت اشید یا ضامن البین بخت تر است آب وی در سفیدی اشیر و اعلی من العمل و شیرین تر است از شهد فیه طیر افنا تمام در آن جوی پرندگان اند که گردنهای ایشان کاغذاق ابطر مانند گردنهای ستران است و جز بختین جمع خبر و بفتح جمیع شتر که آماده کرده شده است برای خورد و فرج قال عمران بنه لقا بکوه گفت عمر رضی الله عنه بدستی که این پرندگان در آن حوض عقم و فریه و خوشحال باشند قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اکلوا انهم من خورندگان آن پرندگان که نهبتیان باشند منعم تر و متره ترند از آن پرندگان روایه الترمذی + ۱۲۰ و عن بريرة ان رجلا قال روایت است از بریده سلمی که صحابی مشهور است گفت که مروی گفت یا رسول الله بل فی الجنة من خیل آبا هست چیزی در بهشت از جنس سپان قال گفت آنحضرت ان الله تعالی اوفک الجنة اگر خدا ای تعالی در آرد ترا در بهشت فلا تشاء ان تحمل فیها علی فرس من یا قوتة ممر ایس می خواهی تو که سوار کرده شوی در بهشت بر پستی از یا قوت سرخ تطیر یک فی الجنة که سیر اندان اسپ ترا در بهشت یعنی برود و برودت اجبت شدت آنجا که می خواهی تو الا قلت این کلمه را صیغه خطاب خوانده اند مجبول و معروف یعنی مگر آنکه کرده می شوی تو

یعنی داده می شود و مقصود تر ایامی گنتی تو یعنی می یابی و فائز می شوی بمقصود تو و بتاوانیست بصیوة مجهول  
 نیز آمده یعنی کرده می شود و ساخته می شود آن اسپ برای تو و فرس بند که و مونت هر دو آید حاصل آنکه در پشت کهن  
 هر چه خواهد بیاید و ساله رحیل و سوال کرد آن حضرت را مردی فقال پس گفت یا رسول الله هل فی الجنة من اهل  
 ایامست در پشت از پیشتر آن قال گفت بریده فلم یقل له ما قال لصاحبه پس گفت آنحضرت مر این مرد را  
 چیزی که گفت مر بار او را در جواب یعنی گفت که اگر در آرد ترا خدا می تعالی در پشت خوابی که سوار کند ترا بر شتر  
 از با قوت عمر الخ فقال پس گفت بطریق کلیه ان ید فلک الله الجنة یکن لک فیها ما اتممت نفسک اگر در آرد  
 ترا خدا می تعالی در پشت بخند ترا در پشت هر چه خواهد نفس تو و لذت عینک و مزه گیر و چشم نور و راه الترنزی  
 +۱۰۴ و عن ابی ایوب قال اتی لینی گفت ابو ایوب انصاری که از کبار صحابه است آید پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 و سلم امرانی باو پیشینی فقال پس گفت یا رسول الله انی اصب الخیل من اهل الجنة خیل من دوست می دارم بسیار  
 آیا در پشت سپان می باشند قال رسول الله گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ان او غلت الجنة اگر در آرد  
 می شوی تو به پشت هدایت نفرس من یا قوت داده می شود ترا کسی از با قوت که جنایان که مر آن اسپ را  
 دو باز دست نخلت علیه پس سوار کرده می شوی بر آن اسپ ثم طار بک لپتری بر اندوم برساند ترا آن اسپ  
 حیث نزلت بر جای که می خواهی رواه الترنزی و قل نذر احدی لبس اسناده بالقوی و گفت ترنزی این حدیث است  
 که نیست اسناد او قوی و ابو سوره الراوی بصیفة فی الحدیث و ابو سوره نفتح سین مملک و سکون و او که راوی این  
 حدیث است نسبت بصیفة کرده می شود او در حدیث بحمت محمد بن اسماعیل بقول و شنیدم من بخاری را که می گفت  
 ابو سوره نذر الحدیث بروی منا که این ابو سوره حدیث او منکر است و او است می کند وی احادیث منکر او من  
 منکر در مقدمه معلوم شد +۱۰۴ و عن بریده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اهل الجنة عشرون دمانه یعنی  
 بیستتین صد و بیست رسته باشند ثمانون منها من نذر الامة پشتا و از ان منها ازین است هر دمانه محمدیه باشند  
 و در بیون من بیست الا هم و چهل صفت از دیگر است با ازین معلوم شود که بیستتین ازین است دو چند تمام است  
 باشند رواه الترنزی و المداری و البیهقی فی کتاب البیوت و الثنور اگر گفته شود که با بقا در باب شفاعت  
 گذشت که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم اسید و ارم که بشید شما نصفت اهل جنبت و این بامی فرماید و چند  
 ایشان جوایش آنکه تواند که اسید و ارمی آنحضرت از درگاه باری آن باشد بعد از ان زیاده کرده شد و بشارت  
 داده شد زیاده از آنچه اسید و ارمی و این زیاده فضل و کرم اوست تعالی شانه در حق حبیب خود و است او  
 و الله ذوالفضل العظیم +۱۰۹ و عن سالم بن ابیه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سلم بن عبد الله بن  
 عمر بن الخطاب از اهل علی و تابعین و ساوات و ثقات ایشان است انهم مالک گفت که بود هیچ شکی

یکی در زمان سالم مشاهدت در زهد فضل زنگانی در دست از روی و در شست می گفت سخن صحیح بن یوسف ظلم روایت  
می کند از پدرش که گفت آنحضرت باب امی الذین یدخلون منه الجنة درمی آید شبست که است من ازان در در آید شبست  
عزیزه سیره الکرب لجمود یضمیم و کسر او و مشدود پهنای آن در مقدار مسافت سیر سواری است که نیک می و اند  
در و اندین اسپ را با سیر سواری که نیک می و در وقت شب یا سه سال تمام انهم لیفتلون علیه سیر بر رسته  
ایشان بر آینه از دحام کرده می شوند و فشار ده می شوند بر در با وجود این وسعت و پهنای حتی تکاد متاکبم نزول  
تا آنکه نزدیک است که در دشتهای ایشان و ال پذیرد و سووه گرد و راه الترمذی و قال هذا حدیث ضعیف روایت  
کرد این حدیث را ترمذی و گفت که این حدیث ضعیف است و سالت محمد بن اسماعیل عن هذا الحدیث فلم یقره و پرسیدم  
سجاری را از این حدیث پس نشاخت آنرا و قال نخلی بن ابی بکر روی المناکیر و گفت سجاری بخبر روزن فعل مضارع  
از خلود من ابی بکر که راوی این حدیث است روایت می کند اهادیث سنکر ۱۰۰ و عن علی بن رضی الله عنه قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان فی الجنة لسوقا بدرستی که در شبست بازاری و محیی است که ماینها شری و لایع  
فیت در آن بازار خریدن و نه فروختن چیزی را الا الصور من الرجال و النساء که صورتهای خوب از مردان و زنان  
که تبدیل کرده می شوند و روی صورتهای بز صورتهای خوب فاذا اتمی الرجل صورته پس چون فروش دارد و بخو ۱۰  
مرد صورتی خوب را داخل نیامی در آید و منت می کرد و باین صورت رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۱۰  
و عن سعید بن مسیب انه لقی ابا هريرة روایت است از سعید بن مسیب که از کبار تابعین است که وی پیش ابا هریره را  
فقال ابو هريرة اهل الجنة محج مینی و بینک فی سوق الجنة سوال می کنم خدا می تعالی را که حج کند میان من و میان تو  
در بازار شبست فقال سعید اینها سوق پس گفت سعید بن مسیب آیا در شبست بازاری خواهد بود قال نعم گفت  
ابو هریره آری در شبست بازاری خواهد بود خبرنی رسول الله خبر داد مرا سعید بن مسیب صلی الله علیه و آله وسلم ان اهل الجنة  
اذا دخلوا بهشتیان چون در آید بهشت را از لوازم آنها بفضل اعمالهم نزول می کنند در شبست و فرو می آید در منازل  
بهشت بقدر علمهای خود هر که عمل بیشتر و بهتر منزل وی شریفتر و بلندتر تم بوزن لحم فی مقدار یوم الجمعة من ایام الدنيا  
پس از آن کرده می شود در ایشان را در مقدار روز جمعه از روزهای دنیا یعنی در روزی که در دنیا روز جمعه بود و کار و روزگاری  
تعالی می شود که بر آید چنانکه در دنیا حکم بود که روز جمعه بر آید و این اثر و نتیجه جزای بر آمدن جمعه و رفتن به نماز جمعه باشد و نیز در  
ر بهم پس بر آید و زیارت می کنند پروردگار خود را وی در آید در حضرت کبریا می او عز و علا و سبزه زلم عرته و طاهر  
و هو یذای کند پروردگار تعالی را ایشان را عرض خود را کنایت است از ظهور حق و تجلی او تعالی در بندگان را و همیشه  
بفتح تمانیه و فوقانیه و موصوده و ال محله یا تشدید لم روضه من ریاض الجنة و فی هر می شود وی جل و جلال در بهشتیان را  
در هر غزالی از مفرقارهای بهشت میوضع لحم سبزه من نور پس نهاده می شود در ایشان را استبراه از نور که بر آن میخند

کتابخانه ترمذی



و منابر من لولود و منبرها از مردار و منابر من یا قوت و منبرها از یاقوت و منابر من زبرجد و منبرها از زرد و منابر من ذهب و منابر  
من نقره و منبرها از طلا و منبرها از نقره حسب تفاوت مراتب و درجات و اعمال و افعال و مجلس اونا هم در نشینند و زود  
کترین ایشان در منزلت و مرتبت و ما فیم دنی و نیست در ایشان جنسیس و کینه یعنی ادنی که گفتیم به معنی اصل و کثر در مرتبه  
و نسبت با علی و اکثر اراده کردیم به تصف بدناوت و خساپت در عذوات که وجود آن در بهشت نماند است  
علی کتبان المسک و الکافور می نشینند ادنی در مرتبه بر نهامی شک و کافور نه بر کرسیها و منبرها که اعلی در مرتبه می نشینند  
چنانکه جماعه در صدر مجلس نشینند و جماعه دیگر بفاک می نشینند و کتبان بقیم کات و سکون شکسته جمع کتیب تل ریک  
ما یرون ان صحاب الکرسی با فضل منهم مجلسا گمان نمی برند این قوم بر تل نشینند گمان که بر کرسی و منبر نشینند گمان فاضل  
ترند از ایشان از روی جای دوست گاه چه در بهشت بر کس مقام در مرتبه خود راضی و شاگرد باشد و از روی مرتبه فوق  
نگند و الم و حرق و حسرت و غیرت نبود اگر چه می دانند که او در مرتبه فوق است و من در مرتبه ادنی قال گفت ابوهریره  
قلت گفتیم یا رسول الله دل زنی ربتا آیا می بینم پروردگار خود او را در آن روز قال نعم فرمود آنحضرت آری می بیند پروردگار  
خود را اهل تجارتون فی رویه الشمس القمر لیلته البدر آباشک و شبیه می داند پروردگارین افتاب همیشه و در دیدن ماه در  
شب چهارم قلت لاگفتم نه شک داریم قال کندک لا تجارتون فی رویه ربکم فرمود چنین شک نمی کنید در دیدن  
پروردگار خود و لایقی نه ذک المجلس علی الا حاضره اشد محاضرة و باقی نمی ماند در آن مجلس مردی مگر آنکه کلام می کند  
او را حق سبحانه بی واسطه و کشف می کند محاسب را و اصل معنی محاضرة سخن گفتن است و پروردگاری اسطه و ترجمان معنی یقول  
الرجل منهم نا آنکه می گوید خدا ای تعالی مردی را از ایشان یا فلان بن فلان آنکه یکروز قلت کند او که آیا با و او را رس  
روزی که گفتی چنین و چنین فیکره بعضی عذراته فی الدنيا پس یاد می دهد وی تعالی آن مرد را یعنی عذرا و عهد شکنها  
که کرده است در دنیا و مراد ذنوب و معاصی است که در ارتکاب آن نقص عهده بویست است فبقول یارب اعلم  
تفضلے پس می گوید آن مرد ای پروردگار من آیات آمرزیده تو مرا آن گنامان را بقیول بی پس می گوید پروردگار تو را  
بی آمرزیده ام و تجسیده ام تر افسوسه مغزنی طغیت متنز تک بزه پس سبب فراخی آمرزش من و رحمت من رسیده تو  
این مرتبه و منزلت را بینا بهم علی ذک گفتیم حاجت من فوتم پس در آشنای آنکه بهشتیان برین حال و درین مقال  
باشند می پوشد ایشان را ابری از بالای ایشان فامطرت علیهم طیبالم حید و مثل ریحه شبا قط پس می بارد آن ابر  
بر ایشان خوش بوئی را که نیافته اند مانند بوی او هیچ چیز را بر کثره بقیول ربنا وی گوید پروردگار ما تعالی قوم اولی  
ما عدوت کلم من انکر الله البیتیر و بیاید بسوی چیزی که آماده کرده ام من برای شما از بزرگی و گرامی داشتن خود را  
ما خستیم من گمیرید هر چیزی را که می خواید و خوشش و از بد فتنای سوفا قد حقت به الملائکه پس می آیم ما بازاری را  
که تحقیق کرده اند و از خوشگمان مالم تنظر العیون الی مثلہ وی آیم وی پاییم چیزی را که نگاه کرده اند چشم ما

بمانند آن دیده اند مثل از اول شمع الاذان کشیده اند کوهها مانند آن را اول خمیر ملی اقلوب و نگه داشته است بدو لهما و  
 خاطر مانند آن عمل لانا آشتینا پس بروشتم می شود و داده می شود برای ما بر چیزی که خواستیم و از نو کردیم پس جلع  
 فیما و لا یغیری فرختم می شود در آن بازار و نه خرید می شود و نمی ذکب السوق یعنی اهل الجنة یعنی بعضا در آن بازار  
 ملاقات می کنند بهشتیان یکدیگر را قالی گفت آنحضرت فیقبل الرجل ذو المنزلة المرفعة پس رومی می آرد مردی  
 خداوند مرتبه بلند را میلقی من بود و نه پیش پیش می آید کسی را که آن کس فرود مرتبه اوست و ما نفیم ولی نیست بهشتیان پس  
 و خیس وجه در صد اوست خود رفیع و عالی اند اگر چه نسبت به بعضی فرود باشند فیروعه ماری علیه من اللباس این عبارت  
 احتمال و معنی وارو و روع به معنی ترسانیدن و تشنگفت آوردن و بر وجه اول این معنی شود که می ترسانند آن مرد بلند  
 مرتبه را یعنی گروه می آید چیزی که می بیند بر آن کس که دون اوست از لباس او بی و بر وجه ثانی تشنگفت می آرد  
 و در عجب می ماند از مرد در چیزی که می بیند بر خود از لباس اعلیٰ نما یعنی آخر صدمه حتی تخمیل علیه ما هو حسن بر نه پس  
 نمی گذرد و پایان سخن آن مرد که بانفس خود می گردو یا بان کس که ملاقی شده او را می گردو تا آنکه ظاهری شود و میباید که در آن  
 مرد عالی مرتبه لباسی که بهتر است از لباس او که بوده است برومی یار آن کس که دون او بود و این معنی مناسب  
 و موافق ترست بقول وی که فرمود و ذلک انه لا یعنی لا احد ان یخزن فیها و آن ظهور لباس حسن از جهت آنست  
 که نمی سازد و نمی آید مزیح یکی که اندوگین کرد و در بهشت و شاید که بدناات لباس نکس احتشاد و از وی راه یافته  
 باشد و شاید که آن مرد عالی مرتبه نیز لباس سابق که لباس دیگر بهتر از و نیز می باشد مخزون گرد و فاقم فرست  
 الی منازلنا متلقانا از و اجتماعت بر بزمی کردیم مابوی نمر لهای خود پس شین می آید ما از زمان ما فیقلن مرصبا  
 و اهل پس می گویند ما را خوش آمدید و خانه خود را آمدید وی گوید هر کی بر خود بقدرت و ان یک من الجمال افضل  
 قارحتنا علیه تحقیقی آمدی تو و حال آنکه هست از حسن و جمال فاضل تر و بیشتر از آنچه جدا شده بودی از ما بر ان جمال  
 فنقول انما جالسنا الیوم ربنا الجبار پس گوئیم ما با زمان خود بدستی که نامشینی کردیم امروز پروردگار خود را که  
 نیکی کننده عالمها و دست کننده لشکر است و کجنان ان تقلب مثل ما فعلنا و نرا اوست وی رسد ما را که باز کردیم  
 بمانند آنچه بازگشته ایم چه هر که با چنین ذاتی که تمامه حسن و جمال بر تو نور اوست نشیند چه حسن و جمال نیابد و او آید  
 و ابن ماجه و قال الترمذی بن احمد بن حنبل + ۱۹ + و من یلبس سید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اوتی  
 اهل الجنة الذی له ثمانون الف فادوم کثر و فرترین بهشتیان در مرتبه کسی است که مر او را هشتاد هزار خدمت گار است  
 و اثنان و سبعمون زوجة و هفتاد و دوزن است و منصب له قبة من لؤلؤ و زبرجد و یا قوت و بر پا کرده می شود بر سه  
 آن کس خیمه از مرد و زبرجد و یا قوت یعنی ساخته می شود و قبة از نیما یا شکل دارد است می شود با نیما کما بین الجا بینه  
 الی مستوا و مسافت و فراخی آن قبة چنانکه مسافت میان جا بیهیم و موفده و تجتیه که شهری است بنام ناصحا که مرید است

درین و بهند الا اسناد و قال و بهین اسناد و حدیث مذکور روایت کرده شده است گفت آنحضرت من بات من اهل الجنة  
من صغیر او کبیر آنکسانی که مردند در دنیا از اهل بهشت چون در بهشت در آورده شوند از خرد و کلان بیرون بنی ثلاثین فی الجنة  
گردانیده می شوند سی ساله در بهشت لایزال بیرون علیها ابد از یاد نمی شوند برسی سال همیشه و همیشه بر یک حال و سن و سال  
می باشند و کذک اهل النار و همچنین در زخیان سی ساله می باشند همیشه و بهند الا اسناد و قال و بهین اسناد و گفت ان  
علیم الیجان بدرستی که بر سر بهشتیان تا جهامی باشد که ادنی لؤلؤة منها لتغنی ما بین المشرق و المغرب فرودترین مردارید  
آن تا جبار از روی نقاست روشن می گرداند چیزی را که میان مشرق و مغرب است از اماکن و بهند الا اسناد و قال و  
هم باین اسناد و گفت المؤمن اذا اتمی الولد فی الجنة مسلمان چون خواهد و آرزو کند فرزند را در بهشت کان حمله و صند و  
صند فی ساعة کما یتشی می باشد با شکم وی و زائیده شدن وی و عروسی و در یک ساعت چنانکه می خواهد و میل دارد  
و قال و گفت آحق بن ابراهیم فی هذا الحدیث درین حدیث از اتمی المؤمن فی الجنة الولد وقتی که بخواهد مسلمان در بهشت  
فرزند را کان فی ساعة پیدا کرد و در ساعت و لکن لا یتشی و لیکن بی خواهد رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و روى  
ابن ماجه الرابعة و الدارمی الاخرة و روایت کرده است ابن ماجه روایت چهارم را و روایت کرد و در می و روایت نیز  
که قال آحق بن ابراهیم ست + ۲۰۰ + و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان فی الجنة جنتا  
لحور العین برستی که در بهشت احتیاجی است مزرعین را بر نفس باصوات بلند می کند آوازها را که لم سمع الخلاق متلما  
تشنیده اند خلاق مانند آن آوازها بقلین می گویند این کلمات را سخن الخالد است فلا نبیة همیشه زندگانیم پس بلاک  
فی شویم و فی میریم و کن النامحات فلا نباس و ما تمکننکنا نمیم شدت و احتیاج را سخن الرهنیات فلا تسخط  
و ما خشنود شوندگانیم از آرزوی خود پس ناخشنود و خشکین فی شویم طوی لمن کان لنا و کنا له خوشی و خشکی باد مر کسی را که  
بهست برای او هستیم یا برای او رواه الترمذی + ۲۱ + و عن عکیم بن معاذیه اختلاف است در صحبت او و بسط کرده است  
کلام در وی در عهد الغاب روایت می کنند از وی معاذیه بن عکیم و فتاوه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
ان فی الجنة بحر الماء و بحر الحسل و بحر اللبن و بحر الطر بردستی که در بهشت دریای آب است و دریای شیر و دریای  
شراب ثم تشفق الالهنا بعد پشتری شکافد و بیرون می آید از آن دریایا جو بیاید از در آمدن مسلمانان در بهشت و  
می آید بر برکی جوی از آن چنانکه در قرآن مجید می فرماید فیها انهار من ما غیر آهن و انهار من لبن الاية رواه الترمذی  
و الدارمی عن معاوية + ۳ + الفصل الثالث + عن ابی سعید عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ان للرجل  
فی الجنة لیسکی فی الجنة سبعین سندا قبل ان یجول بدرستی که مرد در بهشت هر آینه تکبیر می کند در بهشت بر هفتاد تکبیر پیش  
از آنکه برگردد و از پهلوی پهلوی دیگر چنانکه در تفسیر و فشرش مرفوئه آمده که فرشهای است که بر هم نهاده شده اند یعنی باک  
بعضی تم تا تیه امراة متضرب علی منکبه پشتری آید آن مرد را زنی از زنان بهشت پس میزند آن زن به دوش آن مرد

یعنی در جسدی خدا صفتی من المرأة پس می بیند آن مرد روی خود را در حصاره آن زن در عالی که حصاره او در حصاره آن زن است  
 و آن ادنی لولؤ قلوبها یعنی ما بین المشرق و المغرب و بدستی که ادنی مرد و ایدیکه بران زن است روشن می گرداند میان مشرق  
 و مغرب را تقسیم علیه پس سلام می کند آن زن بران مرد و نیز سلام پس جواب می گوید آن مرد سلام او را و بسیارها من  
 است و می پرسد آن مرد از آن زن کهیتی تو قتل قول انما من المنزیه پس می گوید آن زن من از جمله زیادتی ام که وعده کرده است  
 حق تعالی مرئی کار از آنجا که فرموده در قرآن مجید هم مایشاؤن مینا ولد نیا مزید مهربتیا ن بر است هر چه بخواهند در بهشت  
 و نزد ماست فرید بر آنچه خواهند و نیز فرموده للذین استوا لمتی و زیاده مر کسانى را که نیکی کرده اند نیکی است و زیاده و نیز تفسیر  
 کرده اند زیاده را بر ویتة الله و حسنی را بر زادن بهشت چنانکه بیاید و اند لیکن علمها سمون ثوبا و بدستی که نشان آنست  
 که بر آئینه می باشد بران زن هفتاد جامه فیفتد ما بصره پس نفوذ می کند و در میرود و در آن جامها نظر آن مرد متی بری مخ ساهما  
 من و ذاه ذلک تا آنکه می بیند آن مرد و غرا استخوان ساق آن زن را از پس آن لباس و آن علمها من لوتجان ان ادلی  
 لولؤة منها لفتة ما بین المشرق و المغرب و بدستی که بر سر آن زن تا جامی باشد که فرود تر مرد و ایدیکه از آن تا حصار روشن  
 می گرداند میان مشرق و مغرب را رواه احمد ۲۰۰ و عمن ابی هريرة رضی الله عنه ان ابی صلی الله علیه و آله و سلم  
 کان یحدث و عنده رجل من اهل البادية ثم حضرت حدیث می کرد و حال آنکه نزد وی مردی بود از بیه و بیان صحرا نشین ان  
 رجلا من اهل الجنة استاذن ربی فی الزرع حدیث این بود که مردی از بهشتیان طلب اذن کرد و پروردگار خود را در زرعیت  
 کردن یعنی در خواست از حضرت عزت جل شانہ که او را اذن فرماید تا در بهشت زرعیت کند فقال له است یما شئت  
 پس گفت پروردگار تعالی مر آن مرد را آیینیتی تو در هر چه می خواهی یعنی همه چیز از هر جنس که می خواهی حاضر است دیگر زرعیت  
 برای چه می کنی قال بلی و لکنی حسب ان از زرع گفت آن مرد بلی همه چیز هست ولیکن من خوش دارم که زراعت کنم  
 فبذر پس اذن شد او را زرعیت پس تخم زرعیت آن مرد و بکاشت فبادر الطرف نباته و استواوه و استصاده پس تفاوت  
 و بیشتی کرد آن زرعیت چشم بر هم زد و رار و رسیدن آن و رسیدن آن و در و درون آن زرعیت و طرف به سکون را  
 بینا نیدن یکجا مکان اشال الجباب پس گشت چند مانند کوه ما فیقول الله تعالی پس می گوید خدای تعالی و ذلک  
 یا ابن آدم بگیر ای فرزند آدم آنچه خواستی و از زرع کردی فانه لا یشبک شیئ پس بدستی که سیر نمی گرداند ترا هیچ چیز که  
 با وجود این همه نعمت های بهشت لا تعد و لا تحصى از زرعیت کردی و از اینجا معلوم شود که آدمی زراعت در هر جنس و درک  
 قناعت مجبول است و این هفتت هرگز از وی بدر ترود اگر چه در بهشت رود فقال ابی و الله لا تجده الا شیا و  
 انصار یا پس گفت آن بادیه نشین بجز اسو گندمی بیالی توان مرد اگر قریشی یا انصاری یا فاطمی صاحب زرع مزیرا که  
 ایشان خداوندانند است اند و اما کن فاسنا باصحاب زرع و اما ما اهل بیتیم خداوندان زرع است بلکه بسندگی  
 می کنیم اکثر احوال بشیر و خیر و محکم رسول الله پس خنده کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ازین سخن از ابی رواه نمایی

۳۳ و گویند جابر بر منی الشریعہ قال سال رسول اللہ گفت جابر پس بیدم روی پیغمبر خدا را اصلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایام اہل بیت  
 آیا خدای بی گنہ بشتیان قال النوم انما الموت گفت آنحضرت خواب بر او مرگ است و در حکم است و تعظیم قوسے  
 و جوارح و الاموت اہل الجنۃ و منی میرزا اہل نبوت پس خواب عارض وقت ایشان نگردد و رواہ البیہقی فی شعب  
 الایمان ۹۶ + پاسب رویت اللہ تعالی + ہر آنکہ رویت حق تعالی با نرسد عقلاً نزد اہل سنت و جماعت و مکان مہبت  
 و مقابلہ شرط دیدن نیست نزد ایشان و ہر چه موجود است ممکن است دیدن آن اگر چه جسم و جسمانی نبود و در مکان و مہبت ہمیشہ  
 و در غیبت این امور و دیدن بجزایان عادت است و اگر قاف و مطلق بر غلات عادت بی آن نماید نیز با نرسد و وی توامے  
 قادت است کہ قوت بعیرت را در بعیرت و ہم چنانکہ اورا اموزد و در دنیا بعیرت در حق یا بندہ و در بعیرت بنہد انہ علی کل شیء قدیر و  
 اتفاق داند بر وقوع رویت مومنان حق را سجانہ و تقدس و زناخت و دلائل از کتاب و سنت و اجماع صحابہ و تابعین بر آن  
 متطابہر و متعاضدند و آن دلائل با اعتراضات مبتدعہ کہ سنگند از او تا ویلات ایشان آیات و احادیث را و جواب اہل  
 حق از ان تفصیل در کتب کلامیہ مذکور است و مختار نیست کہ رویت حق سبحانہ تعالی در دنیا نیز ممکن است ولیکن واقع نیست  
 باتفاق الا حضرت سید المرسلین اصل اللہ علیہ وآلہ وسلم در شب معراج کہ آن واقع است و یعنی را در انجا نیز تمام است  
 و بیان آن در ضمن شرح احادیث بیاید و از بیج کی از سلف و خلف و دیدن حق سبحانہ در دنیا بصحت زسیدہ و از اولیا  
 و مشایخ طریقت صحیح کسی بر ان زفتہ و دعوی آن نگردہ و متشاخ اتفاق داند بر تکذیب و تضلیل مدعی آن و در انوار کہ فقہ سنی  
 است گفت ہر کہ گوید خدا را در دنیا چشم سر می بینم و و تعالی بالمشافہہ بین کلام می کند کافر گردد اگر گویند کہ چون رویت  
 الہی تعالی و تقدس ممکن است و آتی در عالمہ بعیرت چنانی نماید و سبب نا دیدن بعیرت جوایش آنکہ دیدن بقدرت و خلق تلے  
 است و عاقلہ بعیرت آن نیست حق سبحانہ و تعالی بجزایان عادت از اسباب ساختہ و فعلی داوہ اگر نماید بی چشم تو ان دید  
 اگر نماید اگر چه چشم کشادہ بود نیز تو ان دید و اگر کوہی بلند شد لا پیش چشم بود وی تعالی صفت دیدن در چشم پیدا نمکند تو ان دید  
 و اگر کوری در اقصی بلاد مشرق باشد و پیشہ و مغرب اگر وی تعالی بر نماید تو ان دید این انکار کوشنا و سنگدان از گرفتار سے  
 عقل و قیاس خود است و نظر بقدرت باری تعالی ہمہ ممکن و آسان باشد و گفته اند کہ این تخصیص رویت بمومنان در مہبت  
 است کہ بعد از آمدن آن باین دولت مشرف شوند اما در موقت خشر ہمہ بیند چه مومن و چه کافر و کافران بعد از دیدن  
 محبوب شوند و در حسرت ابر بمانند و صحیح نیست کہ فسار انیز رویت باشد چنانکہ مردان از او بعضی گفته اند کہ دیدار زمان را  
 گاہ گاہ باشد بشکل ایام عمید و حیاد کہ اوقات بارعام بود و بعضی گفته کہ زمان را دیدار نبود چه آنها در پرورد باشند چنانچہ فرمود  
 جو در تصور است فی الایام و این قول خطا و نادر است و مسموات نفوس و ارواح رویت شامل است مردان و زنان  
 و خیام جنت موجب پرورد و مجاب نمودہ چہ صورت دارد کہ فاطمہ زہرا و خدیجہ کبری و عائشہ صدیقہ و انشالی ایشان از نبوت  
 محروم و باین دولت مشرف نباشند با وجود فضیلت و کمیت ایشان از بسیاری از مردان و نیز صحیح نیست کہ رویت

عام است مگر صحیح مومنان ترا چه از بشر و چه از ملائکه و جن و از کلام بعضی از علمای شافعی چنان مفہوم کرده اند کہ رویت مخصوص بچندان  
 فقیرست و ملائکہ و جن را رویت نبود و این قول نیز صحیح نیست و باشد علم در رویت حق و ملائکہ و جن نیز با درست و در  
 آن رویت نقلی است کہ بمشال بود و حق را مشال بود و مثل و از سلف نقل آن ببحث رسیده از امام ابوحنیفہ رضی اللہ عنہ  
 آندہ کہ صد بار باین نعمت مشرف شدہ و از امام احمد بن حنبل رضی اللہ عنہ نیز آندہ کہ دیدیم رب الفجر را در شام پس سپیدیم  
 کہ کدام عبادت فاضلترست فرمود تلاوت قرآن بار دیگر سپیدیم کہ بضم معانی بآبی نمم آن فرمود بضم مایلی نمم + +  
**الفصل الاول** - عن جریر بن عبد اللہ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جریر بن عبد اللہ  
 یحلی کہ از کبار صحابہ است گفت کہ گفت پیغمبر خدا انکم سترون ربکم عیاناً برستی کہ شمارتو یک است کہ ببینید پروردگار  
 خود را آشکارا چشم دینی دایتہ دور روایتی آندہ است کہ قال کننا جلوساً عند رسول اللہ گفت بودیم ہشتاد نفر پیغمبر خدا  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فنظر الی القمر لیلۃ البدر پس نگریست آنحضرت بسوی ماہ و شب چہار و ہم فقال پس فرمود  
 انکم سترون ربکم کما ترون ہذا القمر تحقیق شما می بینید پروردگار خود را چنانکہ می بینید این ماہ شب چہار و ہ را و این تشبیہ رویت  
 برویت است و انکشاف تمام یعنی دیدن شامخ را این چنین بود کہ دیدن ماہ را کہ شک و شبہہ را بدان راہ بودہ تشبیہ  
 مرئی برئی چنانکہ این ماہ در مقابلہ شماست و در حقیقت است و مردوست ذات حق تعالی و تقدس نیز چنین بود چنانکہ  
 لا تضامون فی رویتہ تضامون بضم تا و تخفیف میم مضمومہ و ففتح تا و تشدید میم ہر دو روایت است بروجہ اول از ضمیم است  
 یعنی ضرر و ظلم یعنی ضرر کرده نمی شوید در دیدن وی سبحانہ باین طور کہ بعضی بہ بیند و بعضی نہ با ظلم کند بر یک دیگر تکذیب  
 و انکار و بروجہ ثانی از ضمیم یعنی ہم پیوستن و از وہام کردن یعنی اجتماع و از وہام نمی کنند در رویت وی تعالی از حقیقت  
 کمال ظہور و وضوح چنانکہ در ماہ شب چہارہ بخلاف دیدن ماہ نو کہ خفائی و شب تہای دارد فان استلتم ان لا تغلبوا  
 پس اگر می توانید کہ غلبہ کردہ نشوید و حاضر زبون نگردید علی صلوة قبل طلوع الشمس قبل غروبہا بر نمازی کہ پیش از  
 آمدن آفتاب است یعنی نماز بابد و نمازی کہ پیش از فرو رفتن آفتاب است یعنی نماز دیگر فاعلوا پس کہنید از این یعنی  
 تا توانید مواظبت بنماز بفرمودہ از دست نہ ہید کہ مواظبت کنندہ برین نماز تا نماز او از تر و لائق ترست بچہا چون پروردگار تعالی  
 کہ ملکہ شہود ذات ازینجا ہم می رسد ان تعبد ربک کانک تراه و جعلت قرۃ عینی فی صلوة شاہد انت و چون در دنیا  
 پرودہ در میان است کانک تراه گفت فردا کہ پرودہ از میان برافتد کانک تراه انک تراه کرد و جعلت نسۃ عینی  
 فی الصلوة ب حقیقت انبات معاشنہ سے کند و این مقام خاصہ آنحضرت است صلی اللہ علیہ و  
 آلہ وسلم و تمامہ نماز را حکم ہمین است و تخصیص بہ نماز بابد آورد کہ بہ حقیقت فضیلت آنہا است چہ اول وقت است و غلبہ  
 خواب و ثانی وقت کار و بار و رفتن بیازار است و از حقیقت شرف این دو وقت و از حقیقت آنکہ رویت در آخرت ہم برین  
 دو وقت بہ شد تر و بیشتر خوانند آنحضرت این آیت را کہ و سجود بربک قبل طلوع الشمس و قبل غروبہا نماز کن در حالی کہ

محمد و ثنا گوینده پروردگار خود را پیش از بیدار شدن افتاب که مراد بان نماز نجست و پیش از غروب افتاب که مراد نماز عصر است  
و بعضی ظهر و عصر هر دو مراد داشته و اول نماز است و اول هر مدتی نیز می تواند باشد متفق علیهم + ۱ + و علم به سبب رضی الله  
عنه عن ابی صلی الله علیه و آله وسلم قال اذا دخل اهل الجنة الجنة گفت آنحضرت چون در آیند بهشتیان بهشت را بقول الله  
تعالی می گویند خدای تعالی تریدون شبیا از بدکم می خواهد چیزی را او نعمی عظیم را که زیاده کنیم شمارا بر در آمدن بهشت میقولون  
پس تمسب می کنند بهشتیان و می گویند اطمینان و جویند آیا سفید و روشن گردد انیدی بروی ما را با فاضله حسن و جمال و ثنای  
فضل و کمال ما پستان گردانیدن حساب و خلاص گردانیدن از ورطه بیم و عقاب الهی که تعلق الجنة آیا در دنیا دروسه  
ما را در بهشت و چنانکه من النار و نجات ندای ما را از آتش و فرخ زیاده برین چه خواهد بود قال فی رفع الحجاب فی نظرون  
الی وجه الله پس بر دشته می شود پرده پس نگرند بسوی ذات اقدس الله تعالی فما اطوا شیئا احب الیهم من انظر الی  
ر بهم پس داده نشوند بهشتیان هیچ چیزی را که دوست تر بود نزد ایشان از نظر کردن بجانب پروردگار منتهای تمامه  
نعمتها و بیدار حق است چنانکه نهایت تمامه نعمتها و بیدار مراتب موجودات اقدس است فم تلا پتر خوانند آنحضرت این تکیا  
للذین حسنوا الحسنى و زیاده مرگسانی را که نیکی کرده اند خدای تعالی است و زیاده بران مراد چه حسنی بهشت است و زیاده است  
رویت حق تعالی و تقدس ر و او مسلم اگر گویند که صفات پرده ذات است و با صلاح صوفیه هرگز این پرده نیست  
پس بر دشتن پرده از ذات چه معنی دارد جوایش آنکه این ترفیعی است از قوم در تحقیق احدیت ذات و تنزه او از جمیع  
صفات و اعتبارات و لیکن بنامی رویت بر حق است و هر که ذات را با صفات وید گویند ذات را دید و تو چون  
جسمه را به معنی سفید یا سیاه دراز یا کوتاه متحرک یا ساکن گوئی جسم را دیدیم هر چند پرده صفات در میان است و آنکه فلسفه  
گوید مرئی امر افست نه جوهر ترفیق با روی است که در عرف آنرا اعتبار توان کرد و باطله و آخرت چیزی به نامید که  
مصادق آید و یقین گردد که خدا را دیدیم و چشم را در روی و فعلی بود بعضی از عرفا گفته اند که با یقین داریم که دیدن حق و در یافتن  
وی تعالی بدل است و چون وی فرمود که دیده را در آن و فعلی باشد آینا و صدقنا اگر می گفت که گوش شمارا و در گوش شمارا  
در آن و فعلی خواهد بود نیز تصدیق می کردیم چه جای چشم فافهم و با الله التوفیق + ۲ + الفصل الثانی + عن ابن عمر رضی الله  
عنها قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان ادنی اهل الجنة منزلة من نظیر الی جنانه و از او خبر و میوه و دره و مرره  
سیره الف سنه بدرستی کمتر و پست ترین بهشتیان از روی قدر و مرتبه بر آئینه کسی است که می نگرند بجانب با مناس  
خود و زمان خود و ماکل و مشارب و ملابس ناز و نعمت و مال و منال خود و خدمتکاران خود و سرریای خود که می نشینند  
و استراحت نمی کنند بر آن تا مسافت هزار سال که است باین شیوا بنا بر بهمت بهشت و فراخی جای آن و اگر کم  
علی الله من نظیر الی وجهه و غشیه و گرامی تر و عزیز تر نزد خدای تعالی کسی است که نظر میکرد بجانب ذات مقدس وی صبح و  
شام یعنی روز و شب علی الدوام با مراد مخصوص این دو وقت باشد و تجلی درین دو هنگام بود چنانچه از می گفت بر بنابر

پیش از طلوع و پیش از غروب که در حدیث سابق گفته شد استیفا سی باین معنی توان کرد و از اینجا معلوم می شود که تریبگی و علو نیست  
 آنست که با سوای حق و خود ذات وی هیچ چیز بر او نرسد و توجیه و التفات بغیر حق از دست است و در نهایت پانچ قدر است  
 اگر چه نعیم بهشت بهشت هم ترا بهتر خوانند آنحضرت این است را او جوه یومئذ ناضرة الی ربها مأمرة رو به با باشد در آن روز  
 تر و تازه و خوش منورم بجانب پروردگار خود نظر کننده رواه احمد و الترمذی +۲+ و عن ابی زرین یفتح ترا و کسر رای لعقل  
 بعنیم من و فتح قاف نام او تحیط است بفتح لام صحابی مشهورست معدود در اهل عیالک رضی الله عنه قال قلت گفت  
 ابو زرین گفت یا رسول الله کلنا یری رب تخلیا به یوم القيمة آیا هر یکی از ما می بیند پروردگار خود را در عالی که تنهاست و  
 خلوت وارنده است پروردگار خود را روز قیامت و تخلیا بفتح میم و سکون خا و کسر لام و تشدید یا و بعنیم میم و سکون غا  
 و تخفیف یا و کسر لام هر دو روایت است قال ابی گفت آنحضرت آری می بیند هر یکی از شما پروردگار خود را در عالی که  
 تنها و خلوت وارنده است بوسی تعالی قال پسید ابو زرین از ان حضرت و آیه ذلک فی خلقه و صییت علامت  
 و نشان دیدن همه پروردگار را یکی یکی در مخلوقات قال گفت آنحضرت یا با زرین پس کلکم یری ربکم لیسید  
 آیا نیست هر یک از شما که می بیند ماه را در شب چهارم تخلیا به تنها بی فراغت و خلوت وارنده بوسی قال سید  
 گفت ابو زرین آری می بیند هر یک از ملاه را با این صفت قال گفت آنحضرت فانما مخلق من خلق الله پس نیست  
 ماه مگر مخلوقی از مخلوقات خدا که در وی این صفت و حالت است که همه او را بیند و هر یکی در دیدن منفرد و تنهاست  
 و هجوم و ازدحام و الله اهل و اعظم و خدا می تعالی جلجل تر و عظیم تر است جلالت و عظمت هر دو بیک معنی است بزرگی و بزرگ  
 شدن کنذانی اصرح یکی باعتبار ذات ملاحظه کنید و دیگری از حیثیت صفات رواه ابو داود +۵+ الفصل الثانی  
 +۶+ عن ابی زرین رضی الله عنه قال سالت رسول الله ابو زرین گفت پسیدم پیغمبر خدا از اصلی الله علیه و آله و سلم هل یریت  
 ربک آیا دیدی تو پروردگار خود را یعنی در شب معراج قال نورانی اراده فرمود پروردگار تعالی و تقدس نورست چگونه  
 بنیم او را یعنی حجاب او نورست چگونه بنیم او را چه کمال نور و شدت ظهور مانعست از ادراک و خیره کننده است  
 انبصار او و اطلاق نور بر ذات پاک باری تعالی آمده چنانکه الله نور السموات و الارض یعنی ای منور جا و مظهر جانی  
 روشن کننده آسمان و زمین و پدید کننده آنهاست یا لادی اهل السموات و الارض و روشن کننده دلها می بندگان  
 و در بعضی اقوات آمده مثل نوره فی قلب المؤمن کشکوة منها مصباح الایة و نور در اصطلاح اهل تحقیق به معنی ظاهر بر خو و  
 مظهر غیر خود است و برین وجه که تقریر معنی کرده شد نور تنبیین است و انی یفتح همزه و تشدید نون مفتوحه به معنی کسب و نورانی  
 بصیغه نسبت نیز روایت است و تواند که این نیز بطریق استغناء بود بجزف همزه استغناء یا برای اثبات روایت  
 بود بی استغناء و در حدیث دیگر آمده است را بیت نور او این نیز تحمل است که به معنی نفی روایت ذات باشد یعنی همین نور  
 دیده ام و خیره گشتم و مجال دیدن ذات نبود یا دیدم ذاتی را که منورست و الله اعلم رواه مسلم +۲+ و عن ابی زرین

حج



رضی اللہ عنہما کذب القواد و اراعی و ریح تکفیت دل محمد یا محمد و چیز می که بروی بصیرت آن ذات اقدس الهی است تقاسمے  
 ستانه و لقد راه نزله اخروی و تحقیق دید آنحضرت پروردگار را یکبار و دیگر قال گفت ابن عباس در تفسیر این آیت راه  
 بقواد و عزیزین دید آنحضرت پروردگار تعالی را و تقدس بدل خود و دو بار باین طور که در آورد پروردگار تعالی بصیر اورا  
 در دل وی یا در آورد دل اورا در بصیر وی باین منته خواه گویند به چشم دل دید یا به چشم سر دید هر دو یک معنی دارد و شمنه  
 به جبت آن گفتیم که مذہب ابن عباس دیدن بصیرت و دیدن بدل مذہب دیگران است برخلاف مذہب او  
 چنانکه معلوم گردود و او مسلم مقصود نوشت که ابن عباس از رویت رویت حق مراد و او محبوب صحابه موافق اویند و ایشان  
 و نو و تدنی وقاب و توسین او ادنی همه را بیان قرب آنحضرت در شب معراج بدرگاه صمیمت و ابرند و این مسعود و  
 عایشه و بعضی دیگر از صحابه اذان رویت جبرئیل بصورت اصلی وی اراد و نموده که درین شب دور غیر این شب حاصل  
 شده و آیات مذکوره را بیان این قرب داشته چنانکه در حدیث آمیزه معلوم گردود و فی روایت الترمذی و در روایت  
 ترمذی این چنین آمده که قال گفت ابن عباس در تفسیر این آیت ای دید محمد صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ربه پروردگار خود را  
 قال عکرت قلت گفت عکرمه گفتم باین عباس و اشکال آوردم بروی که لیس اللہ بقول آیا نیست که می گوید خدا تعالی  
 در صفت ذات خود و توحید می کند خود را باین که لا تدرک الا بصار و هو یدرک الا بصار و یعنی باید اورا نظر باورد و تعالی  
 و تقدس درمی یابد بصیرت را پس چون قائل می شوی بدیدن آنحضرت رب العزت را اجل ملامه قال گفت ابن عباس  
 در جواب عکرمه و یک و ای بر تو ای عکرمه ذاک آن اوراک ناکردن بصار مر اورا انما تجلی نوره اللذی هو نوره و نیست  
 که تجلی کند و ظاهر گردد و شور خود که آن نور خاص ذات اوست چنانکه هست و درین هنگام مضمحل گردود و اوراک و فاسد  
 و نابود شود و یدرک ادا اگر تجلی کند بقدری که وفا کند بآن قوت بشری اوراک می تواند کرد و اورا بصار و تیر گفته اند که اوراک  
 در لغت احاطه شئی است به جمیع حدود و نهایتات او و حق سبحانه را حدی و نهایتی نباشد و دیدن عامر است  
 اذان و قدر ای ربه عزیزین و به تحقیق دید آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم پروردگار خود را اجل و علا و و بارسیکے  
 چون نزد سدره المنتهی بود و چون بالای عرش بر آمد + ۳ + و عن اشیبی قال لقی ابن عباس کما برفقه ملاقات  
 کرد ابن عباس کعب اجمار را ابرفات در روز عرفه فساله عن شئی پس پرسید ابن عباس کعب را از چیزی یعنی از رویت  
 حق عز و علا در دنیا فکر پس تکبیر بر آورد کعب اجمار به جنت استغفام و استعاذ این سوال ابن عباس شمس جا و بته طهارت  
 تا آنکه جواب دادند اورا گویمها زبان صد یعنی چنان بلند تر بر آورد و کبیرا که از گویمها صدرا بر آمد فقال ابن عباس انا  
 نبوہاشتم پس گفت ابن عباس ما پسران ما شمیم یعنی مشهور و علم و فضل که نادانسته سوال کنیم و از آنچه ستمیل و مستبد  
 باشد پسریم و از نزدیکان و ملازمان و نگاه نبوت که استفادہ و اقتباس علوم و انوار حضرت وی کرده ایم تا مل کن و چشم  
 و استناد شتاب و فکر کن در جواب که رویت حق در دنیانی اظلمه مکن است فقال کعب ان اللہ قسم رویت و کلامه